

نگاهی به اعلامیه جدید سازمان اکثریت

شیدا نبوی

<http://www.peykar.org/free/727-aksariat.html>

یکشنبه، ۵ شهریور ۱۳۹۱؛ ۲۶ آگوست ۲۰۱۲

نگاهی به اعلامیه جدید هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

مخاطب کیست؟ سازمان اکثریت که را می خواهد بترساند؟

به سر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدستم اینجا مکنیدم آشکارا
مولوی

به مبارکی و میمنت بار دیگر به همت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همه مخالفان در کنار هم قرار گرفتند (در طول این نوشته، همه تأکیدات از من است، با خط کشی یا سیاه کردن. ش.ن.):
"... سلطنت طلبان، نیروهای سابق و فعلی اقلیت، پیکار، کمیته مرکزی خودخوانده" و برخی جریان های تندرو ... "گروه دیگری هم از سر رقابت ناسالم نسبت به موقعیت سازمان، به تضعیف و تخریب سازمان می پردازد... " ... (متن اعلامیه ضمیمه نوشته است)
یعنی نیروهای سیاسی نظیر پیکار و اقلیت سابق و لاحق و سلطنت طلب و... همه يك كاسه شده اند و همدست، آن هم در ضدیت با سازمان پاك و پاکیزه و صادق و راستگوی فدائیان اکثریت.
اعلامیه جدید هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ مرداد ۱۳۹۱ (۴ اوت ۲۰۱۲) خطاب به "اپوزیسیون" که قاعداً باید خواند "مخالفان"، صادر شده است؛ که البته معلوم نیست این "اپوزیسیون" مورد نظر هیئت سیاسی - اجرایی کیست، کدامشان باید از این اعلامیه بترسند و دیگر در مقابل سازمان اکثریت دم برنیاورند: از راست تا چپ افراطی، چپ و راست میانه-رو، مذهبی و غیرمذهبی، همه آنها که از حکومت جمهوری اسلامی بریده اند، طرفداران جنبشهای رنگارنگ، اینها همه در کلمه "اپوزیسیون" می گنجند. آیا اعلامیه ای است برای ترساندن آنها از حرف زدن درباره اکثریت یا انتقاد و افشای سیاستهای حال و گذشته این سازمان و یا برای این که بطور کلی بردن نام اکثریت جز برای تأنید و تکریم "يك سازمان سیاسی چپ که بیش از چهار دهه از عمر آن می گذرد" را ممنوع اعلام کند. آنها همه مخالفان را از دم يك تیغ گذرانده اند تا کسی جرأت نکند تاکتیکها، خط مشی و سیاستهایشان را یادآوری کند و بگوید که مگر شما نبودید که در کار شماره ۷۸، صفحه هشت، در نهم مهرماه ۱۳۵۹ گفتید: "پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شوند؟" شما نبودید که در بیستم خرداد ۱۳۶۰، در نشریه کار، برای "رژه پاسداران در برابر قانون اساسی به مناسبت شانزده خرداد روز پاسدار" و به "نشان پایبندی آنان به قانون" و "به نمایش نهادن این بازوی انقلاب" کف زدید و هورا کشیدید؟ شما نبودید که بعد از انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰، در "اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درباره فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی" در نشریه کار تأکید کردید که: "فدائیان خلق ایران (اکثریت) استوارتر از همیشه تحت

رهبری امام خمینی علیه آمریکای جنایتکار قاطعانه می-رزمنند، این مشت محکم ماست بر دهان مزدوان امپریالیسم؟

شما نبودید که در (طرح برنامه مصوب هیئت سیاسی کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در خرداد ۱۳۶۱) برای "شکوفائی جمهوری اسلامی" برنامه-ریزی کردید؟
حتماً فراموش نکرده اید که در نشریه کار، شماره ۱۳۲، سال سوم، ۲۹ مهر ۱۳۶۰، برای شهادت اسکندر (سیامک اسدیان) و یارانش در درگیری با پاسداران چه نوشتید؟ این نوشته حد بالای خیانت‌های شما به مخالفان و مجیزگوئیها و خوش خدمتیهای شما را به رژیم جمهوری اسلامی نشان می دهد.
برای یادآوری، آوردن متن کامل نوشته شما را، با علم به طولانی شدن مطلب، لازم می-بینم. این نوشته با عنوان "آئینه سکندر" چاپ شده است. آنرا دوباره خوانی می کنیم تا جای هیچ اما و اگر باقی نماند: "هفته پیش شنیدیم که سیامک اسدیان، از قدیمی ترین اعضای سازمان چریک های فدایی خلق که پس از انشعاب به اقلیت پیوسته بود، در حوالی یکی از شهر های مازندران با مأمورین مسلحانه درگیر و کشته شده است. این خبر برای همه کسانی که او را از نزدیک می شناختند معنای دیگری داشت. سیامک اسدیان که در سازمان او را اسکندر صدا میزدند، کسی بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در سخت ترین سال های زندگی مخفی پرشورترین روحیه مبارزه جویانه و ایثار انقلابی در وجودش زبانه می کشید. مهارت و تهوری که در عملیات ترور انقلابی مزدوران شاه از خود نشان میداد، در تمام سازمان نمونه بود. در دوران رژیم دیکتاتوری شاه اسکندر شجاعانه در طرح و رهبری اعدام انقلابی سرهنگ زمانی در مشهد و عملیات حمله به قرارگاه شماره ۲ تهران و بسیاری دیگر از عملیات مسلحانه شرکت داشت. او در سخت ترین شرایط پلیسی و در زیر سنگین ترین پیگردهای ساواک بارها و بارها از چنگ دژخیمان گریخت و زنده ماند. او زاده کوههای سرکش لرستان بود و عاشق سلاحی بود که به دوش انداخته بود. راز و نیاز اسکند به لهجه شیرین لری با مسلسلی که از رفیق حمید اشرف مانده بود هنوز در گوش ماست. کاراکتر ویژه اسکندر، صمیمیت بیکران و سادگی سیاسی و در عین حال قاطعیت، تهور و خون سردی او در اجرای عملیات متعدد و دشوار مسلحانه طی سال های ۵۲ تا ۵۷ تصویر کاملاً ویژه ای در ذهن یاران قدیمی سازمان باقی گذاشته است. انقلاب اسکندر را که عملیات مسلحانه سازمان علیه مزدوران رژیم آمریکایی شاه نقش فعال داشت، منگ کرده بود. با آغاز خیزش توده ای صدای خشک مسلسل اسکندر که در دل شبهای ساکت سالهای اختناق ظنین سنگینی داشت در دریای خشم میلیونها مردمی که سکوت خود را با مشت‌های خود شکستند مدفون شد. و این بزرگترین ملال او بود که چگونه است که دیگر رگبار مسلسل او دیگر آن ظنین سابق را ندارد و چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟ به یقین می توان گفت که او تا آخرین لحظه مرگش هرگز موفق نشد بفهمد که یک تروریست حرفه ای با یک مبارز پیگیر انقلابی راه رهایی طبقه کارگر چه تفاوت‌هایی دارد و باید داشته باشد. در جلسات پلنوم مهر ماه ۵۸ زمانی که حادثه‌ترین مباحثات پیرامون مشی چریکی در سازمان میان اقلیت و اکثریت در جریان بود اسکندر گفت من اکثریتی ها را دوست دارم چونکه آدمهای خوبی هستند فقط به این دلیل با اقلیت می روم که اکثریت مشی چریکی را بکلی رد کرده است. زمانی که در تحریریه کار از کشته شدن اسکندر در درگیری مازندران با خبر شدیم، آنچه بیش از همه رفقا را تحت تأثیر قرار داده بود، آن بود که چگونه یک انسان ساده و صمیمی و ایثارگر، با پاک ترین و بکرترین ایده های انسانی که در خور ستایش والاست، بی آن که خود درک کند، همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب میزنند. که چگونه پست ترین و رذل ترین جنایت کاران هم امروز نقشه همان اقداماتی را در سر می پرورند که این جوان پرشور و آزاده از دل کوههای سرکش لرستان در پی آن است. آن چه همه ما را در خود فرو برد آن بود که می دیدیم در عرصه بغرنج و پیچیده کنونی چگونه نیات پاک اسکندر با پلشتی های کشمیری ها، ساواکی ها در قالب عمل واحد ضد انقلابی درهم آمیخته و به حق خشم و نفرت مردم را متوجه کسی میسازد که همچون اسکندر درونی چون شیشه ای شفاف

دارند، لکن در عمل یکپارچه همان چیزی است که از عمال مزدور آن زشت جهان خوار سر می زند. هم از این روست که معیار قضاوت هر انقلابی صدیق در برخورد با عملیات براندازی چپ روها آنچه تعیین کننده است نه آن درون شیشه ای شفاف اسکندرها، که آن گناب ضد انقلابی است که بر زمین جاری می شود. تناقض دردناک زندگی آنان هرگز نمی تواند نقش عمل ضدانقلابی آنان را کتمان نماید. متأسفانه در میان اقلیت و نیز گروه اشرف اسکندر یگانه نمونه نیست. باز هم بسان او هستند در میان راه گم کرده راهان بسیاری که چون اسکندر معصوماته باور کرده اند که تمام دنیا به خطا می رود و آنچه حق است همان است که آنها می گویند. کسانی که علیرغم حدی از صداقت انقلابی هرگز به فکر کردن و به قول سعادت‌بی به "عمق صحنه را دیدن" تن نمی دهند. کسانی که يك بار برای همیشه تصمیم گرفته اند و هرگز حاضر نیستند با پیچیدگی ها و بغرنجی هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است خو کنند و خود را در مقامی بیابند که باید با دشواریهایی که در راه است جدی تر از توان يك نوآموز، دست و پنجه نرم کنند. جای آن دارد که "چپ روها" بر نقطه پایان زندگی اسکندر بیشتر و باز هم بیشتر مکث کنند. "در این مطلب، اسکندر را آدمی صادق و در عین حال، با رندی بسیار، ساده و ابله و بی فکر و "عاشق سلاح" معرفی کرده اید و گفته اید انقلاب او را "مگ کرده بود" یعنی این که او فقط می خواسته شلیک کند و مسلسلش را به کار بگیرد و هدف دیگری نداشته است و چون بعد از انقلاب دیگر نمی توانسته است تیری شلیک کند، پس، "مگ" شده است؟ در اشک تمساحی که در این خطوط برای اسکندر ریخته اید حسابتان را با دیگر مخالفان خود نیز تسویه کرده اید؛ هیچیک اهل فکر کردن نبوده اند و هرگز هیچ نفهمیده اند. در مدح عین ذم خود، او را با ساواکیها یکی کرده اید و گفته اید "يك انسان ساده و صمیمی و ایثارگر" "بی آن که خود درک کند همه زندگی خود را وقف راهی کرده است که کثیف ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب می زنند"؟

این شرم آور نیست؟ آیا کسی حق ندارد این سیاستها و این مایه از بی اخلاقی و قدرت پرستی را به نقد بکشد؟ و اگر کشید با ساواکیها و تروریستهای حرفه ای همسان می شود؟ این کثیفترین موجودات کیها هستند که شما امثال اسکندر را با آنها یکی کرده اید؟

بعد از سی سال می گوئید "عده ای از مخالفان هم سالهاست چهره سازمان را تخریب می کنند"؟ در بهمن سال ۱۳۶۰ تشکیلات "سربداران" می خواستند دست به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی بزنند. پرداختن به نقد این حرکت که مورد انتقاد دیگر نیروها و افراد سیاسی، از جمله خود من، بوده است، در این مطلب نمی گنجد، برخورد شما با آنها مورد نظر است. سربداران برای شروع حرکت خود، شهر آمل را انتخاب کرده بودند، در این درگیریها عده زیادی کشته شدند و شما به پیروی از سیاستی که اتخاذ کرده بودید و می-خواستید ضد انقلاب را بشناسانید و در از بین بردنش کمک کنید در نشریه کار شماره ۱۴۷، ۱۴ بهمن ۱۳۶۰، نوشتید:

"فدائیان خلق (اکثریت) و نیروهای حزب توده ایران از همان نخستین لحظات یورش مهاجمان ضدانقلابی، دوش به دوش مردم و نیروهای انتظامی شهر با فداکاری در سرکوب و دفع مهاجمان فعالانه شرکت داشتند و دو تن از رفقای ما و حزب در حوادث آمل توسط مهاجمان ضدانقلابی از ناحیه شکم و سر مجروح شدند که هم اکنون در بیمارستان بستری هستند". در همینجا توضیح می دهید و گله می کنید که: "ما ابتدا طی تماس تلفنی با مقامات شهر اعلام کردیم و گفتیم رفقای ما به خدمت رفته و از جبهه برگشته آماده گرفتن اسلحه هستند، بگذارید در کنار برادران سپاه و بسیج مسلحانه عمل کنیم. از ما تشکر کردند و ما فعالانه در سطوح گسترده حرکت داشتیم ... در تمامی محلات و نقاط درگیری رفقای ما و حزب در ... سازماندهی کارها نقش مهمی داشتند".

ظاهراً آنها بوده اند که هنوز اعتمادشان به حد لازم به شما جلب نشده بود و پیشنهاد همکاریهای شما را، آنچنان که شما آمادگی داشتید، نپذیرفتند.

بیانید نمونه های دیگری از این دست را در شماره-های مختلف نشریه کار (اکثریت) بخوانیم:

"... فدائیان خلق (اکثریت) استوارتر از همیشه تحت رهبری امام خمینی علیه آمریکای جنایتکار قاطعانه می‌رزمند، این مشت محکم ماست بر دهان مزدوران امپریالیسم. هواداران سازمان همدوش و همراه با دیگر نیروهای مدافع انقلاب و مدافع جمهوری اسلامی ایران باید تمام هوشیاری خود را به کار گیرند. حرکات شبکه مزدوران امپریالیسم آمریکا را دقیقاً زیر نظر بگیرند و هر اطلاعی از طرح‌ها و نقشه‌های جنایتکارانه جریانات به دست آوردند فوراً سپاه و سازمان را مطلع سازند". کار، شماره ۱۱۶، دهم تیرماه ۱۳۶۰.

و همچنین: "... عناصری از گروهک آمریکایی رنجبران نیز در بسیج عشایری نفوذ دارند که به جز سید حسن خاموشی، سید جمال حیدری (پسر سید نصرالدین حیدری) اسامی بقیه عبارتند از: "... طبق اخبار رسیده پس از عزل بنی صدر و تحت تعقیب قرارگرفتن فرخ سنجابی، وی در خانه‌ی شخصی به نام احمد اسدی که از ثروتمندان مشهد می‌باشد، مخفی شده است. فرخ سنجابی تصمیم دارد که به خارج از کشور فرار کند. همچنین در منزل سید حسن خاموشی مشاور سید نصرالدین حیدری افرادی چون خسرو سلیمی، رشید سلیمی اهل کلهر و گورگاه، جهانبخش اکبری، ایرج سنجابی، رضا خان و سلیمان خان بهرامی نماینده سید نصرالدین در بسیج عشایری جلسات توطئه آمیزی علیه انقلاب تشکیل می‌دهد...". کار، شماره ۱۲۲، مرداد ۱۳۶۰.

اینها اگر "معرفی و افشای ضدانقلاب" و به عبارت خودمانی تر لو دادن نیست چه اسمی دارد؟ هنوز هم می‌گویند "اتهام" است؟

وقتی برنامه و سیاستی اعلام شد دیگر نمی‌توان به عضو یا هواداری گفت این موضعگیری صوری است و نباید عملی شود. مهم اینست که این سیاست اتخاذ و اعلام شد، نوشته شد؛ سیاه روی سفید. به هیچوجه هم پاك نمی‌شود.

بار دیگر به سوال خود بر می‌گردم. شما در این بیانیه با چه کسی طرفید و جز مرعوب کردن مخالفان و منتقدان و افشاگران و بستن دهان آنها چه هدفی دارید؟ این اعلامیه با چه هدفی داده شده است؟ چرا مشخص حرف نمی‌زنید؟ می‌گویند: "گروه دیگری هم از سر رقابت ناسالم نسبت به موقعیت سازمان، به تضعیف و تخریب سازمان می‌پردازد. کار این مجموعه شایعه‌سازی، قلب و اقیعیت‌ها، پرونده‌سازی، برچسب زدن، جاری کردن سیل تهمت در مقالات، مصاحبه‌ها، برنامه‌های رادیویی و در اظهارنظرها پیرامون مطالب مربوط به سازمان است. بدخواهان سازمان با نام‌های مستعار در برخی سایت‌ها تحت عنوان اظهارنظر نسبت به مواضع سازمان وارد می‌شوند و به اتهام‌زنی، دشنام‌گویی و تخریب می‌پردازند. آن‌ها حتی حاضر نیستند نام واقعی خود را زیر نوشته‌های خود بگذارند. اقدامات این مجموعه علیه سازمان ما، اخیراً همسو و همزمان شده است. لذا ما شاهد سربرآوردن کمپین علیه سازمان در شبکه اجتماعی فیسبوک، پرونده‌سازی توسط برخی نیروها و متهم کردن سازمان به لو دادن اعضای جریان‌های چپ در سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ بدون ارائه مدرک و سند. این، شیوه شناخته شده مرعوب کردن کسی است که حرفی برای گفتن دارد. هر کس بگوید شما گفتید "ضد انقلاب" - البته بزعم شما - را معرفی کنید. می‌گویند سند داری؟ آری سند از این سیاست فراوان است.

و اما درباره اعدام و زندان و سرکوب "ضدانقلاب"، آیا شما نبودید که برای نظام سرکوبگر تازه به قدرت رسیده تشویق نامه صادر می‌کردید؟ شما در نشریه کار شماره ۱۱۸، تیر ۱۳۶۰، از اعدام "مبارک و فرخنده" دو سرمایه دار ابراز رضایت کردید:

"... کریم دستمالچی و احمد جواهریان در راه استثماری، غارت و بردگی خلق‌های ایران و جهان توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا دست و زبان و گوش و چشم آمریکای جنایتکار بودند. آنها در اجرای نقشه‌های امپریالیسم آمریکا و شکست انقلاب خونبار مردم ایران به ناآرامی‌های سیاسی دامن می‌زدند، برای گسترش موج خشونت و ترور مزدور اجیر میکردند، مردم را به قیام مسلحانه علیه

جمهوری ترغیب میکردند، پشتیبان و همکار دستجات مسلح ضدانقلابی بودند و در رهبری جریانات امریکایی نظیر جبهه ملی و حزب خلق مسلمان قرار داشتند. اعدام مبارک و فرخنده کریم دستمالچی و احمد جواهریان، کوخ نشینان را شادمان و امپریالیسم امریکا را عزازار کرد. اقدام دادگاه انقلاب اسلامی مرکز در اعدام کریم دستمالچی و احمد جواهریان مورد پشتیبانی قاطع ماست..."

شما در پیروی از سیاست حمایت از جمهوری اسلامی، در مورد محکومیت عباس امیر انتظام، در کار، شماره ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ نوشتید که: "... ما رأی دادگاه (عباس امیر انتظام) را تأیید می‌کنیم و کیفر مربوطه را در خور خیانت‌های ارتکاب شده ارزیابی می‌کنیم. ما قاطعیتی را که در این رأی به کار رفته ارج می‌نهیم و معتقدیم که جرایم بر شمرده از سوی دادگاه نه تنها دلالت بر محکوم بودن امیرانتظام به جرم جاسوسی به نفع اصلی ترین دشمن مردم یعنی امریکا دارد، بلکه نشان دهنده جرائم جنایت باری است که دولت موقت در طی ۹ ماه زمامداری اش علیه انقلاب و مردم ایران مرتکب شده است...؟"

اعلامیه به این صورت ادامه می‌یابد: "فحاشی و لجن پراکنی در برخی برنامه‌های پالتاکی و رادیویی، انتشار مطالبی نظیر "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام انحلال کند" (مندرج در سایت حزب مشروطه ایران)، از صندوق در آوردن برخی مطالب کهنه و انتشار آن‌ها در سایت‌ها و فیسبوک، انتشار مقالات و کوبیدن سازمان به خاطر مشارکت اعضای از آن در این و یا آن کنفرانس و یا گفتگو با نیروهای جنبش سبز. ..."

چسبیدن به دامن قبای قدرت از طرف شما تازگی ندارد؛ مرور کنید رفتارتان را با خمینی، رفسنجانی، خاتمی و اخیراً موسوی و جنبش سبز. آیا کسی اجازه ندارد از نزدیکی شما با جنبش سبز انتقاد کند؟ شما همین حالا و هنوز، در همین اعلامیه هم هیچ کجا از جمهوری اسلامی ایران نام نبرده اید و همه جا گفته اید "رژیم ایران". یعنی با (جمهوری اسلامی ایران) با ادعای سکولار بودن و دموکرات بودن مشکلی ندارید؟ این دنباله روی از اصلاح طلبان و خواست به قدرت رسیدن آنها نیست؟ این انحلال طلبی نیست؟ این همان بار دیگر ذوب شدن و سمت گیری بسوی آنها که تصور می‌کنید به سریر قدرت برمی‌گردند نیست؟ از ایشان بپرسید در سالهای کشتار و اعدام کجا بوده اند، نخست وزیر کدام دولت بوده اند و اوامر و سیاستهای چه کس یا کسانی را اجرا می‌کردند. شاید شما هم مثل ایشان خواب آن "دوران طلانی" را می‌بینید؟

چرا از اینکه عده ای "مطالب کهنه را از صندوق" در آورند و انتشار دهند ناراحت می‌شوید؟ استفاده از کلمه صندوق بجای بایگانی یا "آرشیو"، برای تحقیر و تخطئه است وگرنه کیست که اهمیت اسناد و مدارک را نداند و نداند که باید آنها را حفظ کرد. بایگانیها و بقول شما "صندوق" ها همیشه در نوشتن تاریخ نقشی بس مهم داشته اند. "صندوق" ها را نباید در گوشه ای دور از چشم پنهان کرد. اتفاقاً باید گشودشان و خواندشان.

در مورد "فحاشی و لجن پراکنی" آیا شما از همان ابتدا به "اتهام" و "فحاشی" و "لجن پراکنی" و ترور شخصیت علیه مخالفان خود در داخل و خارج سازمان دست نزدید؟ آیت الله شریعتمداری، مهندس مهدی بازرگان و دکتر عبدالرحمن قاسملو، و حتی یار و رفیق تشکیلاتی خودتان منوچهر هلیل رودی (دکتر ابراهیم شفیعی) را که یادتان نرفته است: افرادی "مشکوک"، "جاسوسان و عوامل بورژوازی" یا "عوامل سیا و اتلیجنت سرویس" ... "مشکوک" اعلام شدن هلیل رودی را نقی حمیدیان، در کتاب سفر بر بال های آرزو، انتشارات آرش (سوند)، ۲۰۰۴، ص. ۳۹۸، شرح می‌دهد.

باید نمونه هایی نظیر نوشته های فوق را از بایگانی-ها در آورد و خواند تا فراموش نشود که شما چه کرده اید و چه گفته اید. آیا این از همان نمونه های اتخاذ سیاست همکاری با جمهوری اسلامی برای حفظ این رژیم نیست؟ همان سیاستی که انکارش می‌کنید و میل دارید همه آنرا فراموش کنند و حرفی از آن نزنند؟ هنوز هم می‌توانید بگوئید که به اعضا و هواداران خود نگفتید "ضد انقلاب" را معرفی کنند؟ در

پیروی از این سیاست نبود که روی دیوارهای شهرها نوشته شده بود: "ضدانقلابیون را به کمیته‌ها معرفی کنید". در کنار شعار "پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید".

برای خودتان هم روشن است که اعضای شناخته شده سازمان شما، در اقصا نقاط جهان، از استکهلم تا بروکسل و آمریکا... در هر کنفرانس و سمینار و جلسه‌ای از سلطنت طلب و مشروطه خواه و چپ و راست و میانه و انقلابی و ضدانقلاب و رنگهای مختلف شرکت می‌کنند ولی انتظار دارید دیگران از گل نازکتر به شما نگویند. شما با مرعوب کردن و منکوب کردن منتقدان از حرکت این اعضا دفاع می‌کنید. من بر این باورم که همه رفتارها و حرکات شخصیتها و افراد سیاسی را نمی‌توان با جمله (این امر خصوصی است) یا (به صفت فردی شرکت کرده‌اند) توجیه کرد. همه جوانب و کارهای یک فرد سیاسی و مدعی مبارزه، خصوصی و مربوط به زندگی شخصی اش نیست. ایراد نطق و خطابه و نوشتن مقاله درباره امور سیاسی و اجتماعی، شرکت در جلسه و سمینار و کنفرانس سیاسی امر شخصی و خصوصی نیست. یک چهره شناخته شده سازمانی وقتی حرف می‌زند علی‌القاعده به نام تشکیلاتش شناخته می‌شود و علی‌القاعده از سیاست و برنامه تشکیلاتش پیروی می‌کند. هیچ فردی نمی‌تواند همزمان چند خط و برنامه سیاسی داشته باشد، نمی‌تواند هم چپ باشد و هم با رضا پهلوی مراد و رابطه سیاسی داشته باشد و برای هدفهای مشترک برنامه بریزد، ... همین "امر خصوصی" ها و "صفت فردی" ها نیست که باعث می‌شود آقای رضا پهلوی با صراحت بگوید که با بسیاری از مبارزان و مخالفان چپ دوران پدرم رابطه دارم، و مقدمه همکاریهای مشترک را می‌چینیم؟

در رابطه با امر خصوصی و صفت فردی، نمونه دیگری را مرور کنیم. وقتی خانم مریم سطوت، از چهره‌های شناخته شده و فعالین وابسته به شما، در کنار آقای علی سرشار از مأموران امنیتی رژیم شاهنشاهی "افسر شهربانی و مسنول حفظ نظم منجمله مقابله با چریکها..."، یعنی در کنار افسر خلبان هلیکوپتری که در درگیری خانه مهرآباد در هشتم تیرماه ۱۳۵۵ با شلیک از بالا و از بین بردن حمید اشرف و ۹ فدائی دیگر آن ضربه بزرگ را به سازمان فدائی و نیروی چپ زد، با لبخندی گشاده عکس یادگاری می‌اندازد و از این آشنائی ابراز خوشحالی می‌کند (سایت اینترنتی مهدی فتاپور، ۲۰/۱۱/۲۰۱۱)، بخش نگاه و یا دیروز و امروز. عکس مزبور هم همانجا هست.) دیگران حق دارند شما را به نقد بکشند؟ آیا تا بحال نشنیده‌اید که کسی که در کشتاری، در هر جای عالم، به عنوان دیکتاتور یا عامل و مهمتر از آن آمر شکنجه و کشتار، شرکت داشته است و بعد هم چندین سال حتی با هویتی مخفی و در سرزمینی دیگر زندگی کرده است، اگر مردمانی او را بشناسند به پلیس معرفی اش می‌کنند و او توسط قانون و مراجع ذیصلاح پیگیری و تعقیب و چه بسا دستگیر و زندانی می‌شود؟

چطور است که اعضای سازمان اکثریت وقتی چنین کسی را می‌شناسند با او عکس یادگاری می‌گیرند؟ من می‌فهمم که ابعاد جنایات دیکتاتورها و کشتار قاتلان با هم فرق دارد، می‌دانم که نقش عامل با آمر بسیار متفاوت است، ولی آیا این دوستان شما می‌دانند که این خلبان در چند کشتار شرکت داشته است؟ و آیا شرکت در قتل ده نفر آنها فقط در یک روز و در طول چهار ساعت کافی نیست؟

بد نیست شرح ماجرا را از زبان خود آقای مهدی فتاپور و بعد هم آقای علی سرشار افسر خلبان هلیکوپتر بخوانیم. فتاپور می‌نویسد: "... آقای علی سرشار آنروز خلبانی هلیکوپتری که مریم سطوت صدایش را می‌شنید بر عهده داشت". در اینجا عکس یادگاری را گذاشته‌اند و آقای فتاپور می‌نویسد: "از این سه نفر، نفر وسط سی و پنج سال پیش چریک فدایی خلق بود و مسلحانه علیه استبداد و رژیم پیشین مبارزه می‌کرد. دو نفر دیگر افسر شهربانی و مسنول حفظ نظم منجمله مقابله با چریکها بودند. نفر سمت چپ سودابه چمن آرا از گروه اولین افسران زن در ایران و در آنزمان آجودان رییس شهربانی بود و دیگری افسر خلبان هلیکوپتر". و ادامه می‌دهد: "... بعد از سی و پنج سال امروز هر سه نفر به دمکراسی و آینده و پیشرفت کشور می‌اندیشند ولی سرکوب و خشونت سیاسی کماکان در کشور ما ادامه دارد...."

آقای علی سرشار راجع به آن روز چنین می‌گوید: " از همه طرف بسوی خانه شیک می‌شد. به ما گفته شده بود که رهبر چریک‌ها در این خانه است و نباید بهیچ وجه این بار فرار کند. از بالا پلیس‌هایی که روی پشت بام‌های اطراف بودند دیده می‌شدند. محاصره در چند حلقه تکمیل شده بود. چریک‌ها هیچ شانس برای فرار نداشتند. ناگهان در بی‌سیم گفته شد مواظب باشید می‌خواهند فرار کنند. بعد دیدم که چندین چریک در حالیکه شلیک می‌کردند بداخل حیاط دویدند. از همه سو بسوی آنان شلیک شد. سه نفر از آنها در داخل حیاط گلوله خورده و افتادند. دو نفر دیگر خود را به در حیاط رساندند و بعد همان جلوی در توی کوچه تیر خوردند. ناگهان یک نفر در بی‌سیم گفت مواظب باشید روی پشت بام هستند و بعد رییس عملیات گفت باید خودش باشد مواظب باشید فرار نکند. به نظر می‌آمد که نقشه چریک‌ها این بود در زمانی که تعدادی از آنها از حیاط بسمت در خانه می‌روند و همه نگاهها به آن سمت است رهبرشان با استفاده از این فرصت از روی پشت بام فرار کند. شلیک به سمت آنها شروع شد و هر دو همان‌جا تیر خوردند و افتادند.

بعدا شنیدم که دو نفر دیگر از آنان در داخل اطاق و یک نفر در راهرو در اثر تیراندازی و پرتاب نارنجک کشته شده بودند.

بعد از عملیات مسئولان از اینکه رهبر چریک‌ها کشته شده بود از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند. چند روز بعد شنیدم که چریک‌ها یک خانه دیگر هم در آن محله داشتند که پلیس از آن اطلاع نداشت. " در نوشته‌های مریم سطوت آمده است که او آنروز در خانه ای مخفی در همان نزدیکیها بوده است. خوب، آیا باز هم دون کیشوت وار می‌پرسید چرا همه با شما ضدیت دارند؟ شاید بخاطر سیاستها و عملکردهایی است که بخشی از آن در بالا ذکر شد و اگر بخواهیم می‌توانیم این فهرست را بسیار طولانیتر از این کنیم. خوشبختانه - یا بدبختانه - پرونده سازمان شما از این لحاظ بسیار پر برگ است. می‌نویسید: "اعتبار، ثروت اپوزیسیون است و رژیم ایران با این اقدامات می‌خواست و می‌خواهد اپوزیسیون را در بین مردم و نسل جدید بی‌اعتبار سازد. رژیم ایران به درجاتی موفق بود و توانست در بین گروه‌هایی از جامعه و نسل جدید ذهنیت منفی نسبت به اپوزیسیون شکل دهد. بی‌تردید خطاهای اپوزیسیون هم در این امر دخیل بودند. تاسف‌بار است که نیروهای از اپوزیسیون هم در این امر سهیم هستند."

درست است، اعتبار، سرمایه و ثروت یک جریان سیاسی است به این شرط که بتواند آنرا حفظ کند. اعتباری که جنبش فدائی داشت و باند سازشکار و فرصت طلب شما و دوستانتان، یعنی رهبری اکثریت، با اتخاذ سیاستهای به "غایت نادرست" و فرصت طلبانه و قدرت پرستانه خود، آنرا به باد دادید. آیا فکر می‌کنید حافظه تاریخی مردم و نیروهای سیاسی اینقدر ضعیف است که همه سیاستها و اعمال و حرکات شما را به همین سرعت فراموش کند؟

شما می‌خواهید دیگر مخالفان را هم با خود به زیر بکشید و می‌گوئید "خطاهای اپوزیسیون هم در این امر دخیل بودند" ! از کدام اپوزیسیون حرف می‌زنید؟ به کدام خطا شما را وادار کرده اند؟ توهم تا کجا؟ این هم درست است که همه نیروها و جریانات سیاسی اشتباه و خطا داشته اند ولی اینجا صحبت از شما و سیاستها و عملکردهای شماست .

جالبترین بخش اعلامیه، مظلوم نمایی شما در پایان آنست که از انتخاب الگوی حزبی خود حرف می‌زنید و می‌گوئید: "فرهنگ دمکراتیک با افشاگری و طرد، تحریف، تخریب و اتهام زنی بیگانه است. در فرهنگ دمکراتیک گفتگو، تعامل و نقد مبنا است. سازمان ما از گفتگو بین نیروهای سیاسی و از نقد استقبال می‌کند و در نقد نگرش و سیاست‌های گذشته خود، پیشقدم بوده است. اما بدخواهان سازمان به جای گفتگو و نقد، سیاست سازمان در سال‌های ۱۳۵۹-۱۳۶۱ و الگوی حزبی ما را دستاویز دشنام‌گویی و تخریب قرار می‌دهند. برخی از این بدخواهان به سازمان‌هایی تعلق دارند که سیاست‌های به غایت نادرستی را در طی دهه ۶۰ پیش برده‌اند ولی تا کنون به نقد آن ننشسته‌اند. در حالی که ما

بارها سیاست آن دوره سازمان را به نقد کشیدیم و پیامدهای زیانبار آن را برشمردیم. نقد آن دوره به ما کمک کرد که در دیدگاه‌ها، ارزش‌ها، برنامه و سیاست‌های سازمان بازنگری کنیم و در جایگاه امروزین به عنوان چپ دمکرات قرار بگیریم. وجهی از تخریب‌ها به الگوی حزبی ما برمی‌گردد. الگویی که از سانترالیسم - دمکراتیک فاصله دارد. ما بر این امر واقف هستیم الگویی که ما از حزبیت می‌سازیم، برای جامعه سیاسی ایران تازگی دارد و برای برخی هم غیرقابل پذیرش است. اما نقد الگوی حزبی و یا نقد مواضع و عملکرد سازمان متمایز از تخریب و تخطئه است."

نقد جدی شما از گذشته تان در کجاست؟ غیر از این پلنوم سال ۱۳۶۵ و کنگره اول، آنهم بطور خیلی کلی، و یا در مقالات و گفتگوهای پراکنده ای که اینجا و آنجا کسانی از شما گفته اند و همیشه هم تأکید کرده اند که ما فقط دو سال این سیاستها را داشته ایم!

شما هنوز و همچنان از بالا به همه می‌نگرید و می‌گویند الگویی که شما از حزبیت می‌سازید برای جامعه سیاسی ایران قابل درک و پذیرش نیست! و از سر لطف می‌گویند: "با وجود مخالف بودن شما با سازمان، ما شما را به عنوان نیروهای اپوزیسیون، همراه خود می‌دانیم. اما برخورد‌های مخرب و خصمانه شما برای ما قابل درک نیست. ما و شما در مبارزه علیه استبداد مذهبی در کنار هم قرار داریم". اینها فقط نمونه‌هایی است از گذشته ای که میل ندارید از "صندوق" درآید. دوست ندارید کسی در مورد این گذشته با شما برخورد کند و یا مورد انتقاد قرار بگیرید و اگر کسانی جرأت کردند و به آن دست یازیدند همه را در يك صف می‌گذارید و محکوم می‌کنید.

۲۰ مرداد ۱۳۹۱ - ۱۰ اوت ۲۰۱۲

ضمیمه: متن اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱
اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

موج جدید تخریب سیمای سازمان

گفتگو و نقد آری، تهمت و تخریب نه!

ما براین امر آگاهیم که این برخوردها به سیاست‌ها و جایگاه کنونی سازمان و تاثیرگذاریش بر روندهای سیاسی بر می‌گردد. طبعاً اگر سازمان جریان کوچک و کم‌تاثیر در صحنه سیاسی کشور بود، این چنین مورد هجوم قرار نمی‌گرفت. برای ما اقدامات وزارت اطلاعات قابل درک است ولی برخورد مخالفین سازمان در صفوف اپوزیسیون غیرقابل توجیه است. آنها تصور می‌کنند که با شایعه‌سازی، افشاگری، تهمت‌زنی، کینه‌ورزی و تخریب قادر خواهند شد يك سازمان سیاسی چپ را که بیش از چهار دهه از عمر آن می‌گذرد، از صحنه سیاسی کشور حذف کنند و یا منزوی سازند. اما آن‌ها با این کار، عملاً استبداد و فرهنگ استبدادی را تقویت می‌کنند. در حالی که وظیفه اپوزیسیون تقویت فرهنگ دمکراتیک در جامعه سیاسی است.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تخریب سیمای سازمان ما، در ماه‌های گذشته و به ویژه در چند هفته اخیر شدت گرفته است: تخریب توسط ارگان‌های اطلاعاتی و تبلیغی رژیم ایران و بدخواهان سازمان.

وزارت اطلاعات در اسفندماه سال گذشته سلسله مطالبی را در روزنامه وطن امروز با عناوین مختلف از جمله با عنوان "تماس شیطانی" ("وطن امروز" شماره ۲ اسفندماه ۱۳۹۰) به چاپ رساند. آنچه در این سلسله مطالب آمده بود، ساخته و پرداخته وزارت اطلاعات علیه سازمان بود. در این سلسله مطالب وزارت اطلاعات گفتگوهای علنی در اتاق پالتاکی سازمان را به جای جلسات غیر علنی جا زد، برای سازمان عضو "سفید" تراشید، او را به ایران برد، از او اعتراف گرفت، وعده نمایش "فیلم اعترافات"

او را در تلویزیون داد و سرانجام نامه جعلی از جانب يك عضو سازمان را منتشر نمود و “دیپلماسی همسران” را پیش کشید.

وزارت اطلاعات از نزدیکی و گفتگوی سازمان با جریان های جنبش سبز به شدت برآشفته بود و با انتشار این مطالب می خواست هزینه این نزدیکی را بالا برد. وزارت اطلاعات وقتی به هدفش دست نیافت، شبکه هایش را علیه سازمان فعال کرد و به اقدامات دیگری روی آورد.

تخریب چهره سازمان مختص ارگان های امنیتی رژیم ایران نیست. متأسفانه گروهی از اپوزیسیون هم سال ها است که چهره سازمان را تخریب می کند. این گروه از هر فرصت برای ضربه زدن و بی اعتبار کردن سازمان بهره می گیرد. این گروه را می توان در بین سلطنت طلبان، نیروهای سابق و فعلی اقلیت، پیکار، “کمیته مرکزی خودخوانده” و برخی جریان های تندرو مشاهده کرد. گروه دیگری هم از سر رقابت ناسالم نسبت به موقعیت سازمان، به تضعیف و تخریب سازمان می پردازد. کار این مجموعه شایعه سازی، قلب واقعیت ها، پرونده سازی، برچسب زدن، جاری کردن سیل تهمت در مقالات، مصاحبه ها، برنامه های رادیویی و در اظهارنظرها پیرامون مطالب مربوط به سازمان است. بدخواهان سازمان با نام های مستعار در برخی سایت ها تحت عنوان اظهارنظر نسبت به مواضع سازمان وارد می شوند و به اتهام زنی، دشنام گویی و تخریب می پردازند. آن ها حتی حاضر نیستند نام واقعی خود را زیر نوشته های خود بگذارند.

اقدامات این مجموعه علیه سازمان ما، اخیراً همسو و همزمان شده است. لذا ما شاهد سربرآوردن کمپین علیه سازمان در شبکه اجتماعی فیسبوک، پرونده سازی توسط برخی نیروها و متهم کردن سازمان به لو دادن اعضای جریان های چپ در سال های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ بدون ارائه مدرک و سند، فحاشی و لجن پراکنی در برخی برنامه های پالتاکی و رادیویی، انتشار مطالبی نظیر “سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام انحلال کند” (مندرج در سایت حزب مشروطه ایران)، از صندوق در آوردن برخی مطالب کهنه و انتشار آن ها در سایت ها و فیسبوک، انتشار مقالات و کوبیدن سازمان به خاطر مشارکت اعضای از آن در این و یا آن کنفرانس و یا گفتگو با نیروهای جنبش سبز.

ما براین امر آگاهیم که این برخوردها به سیاست ها و جایگاه کنونی سازمان و تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی بر می گردد. طبعاً اگر سازمان جریان کوچک و کم تاثیر در صحنه سیاسی کشور بود، این چنین مورد هجوم قرار نمی گرفت. برای ما اقدامات وزارت اطلاعات قابل درک است ولی برخورد مخالفین سازمان در صفوف اپوزیسیون غیرقابل توجیه است. آنها تصور می کنند که با شایعه سازی، افشاگری، تهمت زنی، کینه ورزی و تخریب قادر خواهند شد يك سازمان سیاسی چپ را که بیش از چهار دهه از عمر آن می گذرد، از صحنه سیاسی کشور حذف کنند و یا منزوی سازند. اما آن ها با این کار، عملاً استبداد و فرهنگ استبدادی را تقویت می کنند. در حالی که وظیفه اپوزیسیون تقویت فرهنگ دمکراتیک در جامعه سیاسی است.

فرهنگ دمکراتیک با افشاگری و طرد، تحریف، تخریب و اتهام زنی بیگانه است. در فرهنگ دمکراتیک گفتگو، تعامل و نقد مبنا است. سازمان ما از گفتگو بین نیروهای سیاسی و از نقد استقبال می کند و در نقد نگرش و سیاست های گذشته خود، پیشقدم بوده است. اما بدخواهان سازمان به جای گفتگو و نقد، سیاست سازمان در سال های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ و الگوی حزبی ما را دستاویز دشنام گویی و تخریب قرار می دهند. برخی از این بدخواهان به سازمان هائی تعلق دارند که سیاست های به غایت نادرستی را در طی دهه ۶۰ پیش برده اند ولی تا کنون به نقد آن ننشسته اند. در حالی که ما بارها سیاست آن دوره سازمان را به نقد کشیدیم و پیامدهای زیانبار آن را برشمردیم. نقد آن دوره به ما کمک کرد که در دیدگاه ها، ارزش ها، برنامه و سیاست های سازمان بازنگری کنیم و در جایگاه امروزین به عنوان چپ دمکرات قرار گیریم.

وجهی از تخریب‌ها به الگوی حزبی ما برمی‌گردد. الگویی که از سانت‌رایسم - دمکراتیک فاصله دارد. ما بر این امر واقف هستیم الگویی که ما از حزبیّت می‌سازیم، برای جامعه سیاسی ایران تازگی دارد و برای برخی هم غیرقابل پذیرش است. اما نقد الگوی حزبی و یا نقد مواضع و عملکرد سازمان متمایز از تخریب و تخطئه است.

فعالین سیاسی اپوزیسیون!

رژیم ایران در دهه ۶۰ ضربه‌های جدی به اپوزیسیون وارد آورد: دستگیری اعضای سازمان‌های سیاسی مخالف، زندانی و اعدام کردن آنها، راندن بخش قابل توجهی از اپوزیسیون به خارج از کشور. اما رژیم ایران به این ضربه قناعت نکرد و ضربه دوم را وارد آورد: ترتیب دادن نمایش‌های تلویزیونی، پخش به اصطلاح اعترافات، «ضدانقلاب» قلمداد کردن اپوزیسیون، زدن برجسب‌های مختلف از جمله اتهام وابستگی به دولت‌های خارجی، القاء نفوذ در بین اپوزیسیون، ترور چهره‌های اپوزیسیون و نسبت دادن آن به اختلافات درونی، بی‌اثر نشان دادن اپوزیسیون خارج از کشور و غیره. اعتبار، ثروت اپوزیسیون است و رژیم ایران با این اقدامات می‌خواست و می‌خواهد اپوزیسیون را در بین مردم و نسل جدید بی‌اعتبار سازد. رژیم ایران به درجاتی موفق بود و توانست در بین گروه‌هایی از جامعه و نسل جدید ذهنیت منفی نسبت به اپوزیسیون شکل دهد. بی‌تردید خطاهای اپوزیسیون هم در این امر دخیل بودند. تاسف‌بار است که نیروهانی از اپوزیسیون هم در این امر سهیم هستند.

فعالین سیاسی اپوزیسیون!

خواست ما از شما به عنوان فعالین سیاسی اپوزیسیون این است که در مورد اقدامات ارگان‌های امنیتی رژیم برای تضعیف و بی‌اعتبار کردن اپوزیسیون به روشنگری دست بزنید و شیوه برخورد گروهی از نیروهای اپوزیسیون را که به تخریب بخش‌هایی از اپوزیسیون می‌پردازند به نقد بکشید و اجازه ندهید که این شیوه برخوردها، فضای بین نیروهای اپوزیسیون را مسموم سازد و به اعتبار اپوزیسیون لطمه زند.

مخالفین سازمان!

با وجود مخالف بودن شما با سازمان، ما شما را به عنوان نیروهای اپوزیسیون، همراه خود می‌دانیم. اما برخوردهای مخرب و خصمانه شما برای ما قابل درک نیست. ما و شما در مبارزه علیه استبداد مذهبی در کنار هم قرار داریم. نباید اجازه دهیم که برنامه ارگان‌های امنیتی برای ضربه زدن و بی‌اعتبار کردن اپوزیسیون پیش برود. ما از شما دعوت می‌کنیم گفتگو و نقد را جایگزین تخریب و تهمت کنید. ما از گفتگو و نقد دیدگاه‌ها، برنامه و سیاست سازمان استقبال می‌کنیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۴ مردادماه ۱۳۹۱ (۴ اوت ۲۰۱۲)